



به مناسبت چهل و سومین سالگرد انقلاب ایران ویژگی‌های استبدادزای انقلاب ایران

درآمد

انقلاب ایران یکی از رخدادهای مهم سده‌ی بیستم به شمار آمد. ۴۳ سال پس از آن، امروز، اندیشیدن به این انقلاب را در چه شرایطی انجام می‌دهیم؟

نخست این که این فاصله‌ی زمانی، از یکسو امکان شناخت بهتر و کامل‌تری از آن رخداد را فراهم می‌کند. اما، از سوی دیگر، امکان دست‌گیری مستقلانه‌ی انقلاب در شرایط تاریخی و عینی‌اش را دشوار می‌سازد. زیرا آن چه که پس از هر انقلابی شکل می‌گیرد، یعنی بازسازی قدرت و سلطه جدید، همواره سایه بر خود انقلاب چون پدیداری تک و یکتا می‌اندازد. عموماً، خود رخداد انقلاب با آن چه که پس از انقلاب روی می‌دهد درهم‌آمیخته می‌شوند.

از سوی دیگر، هر انقلابی تئوری انقلاب را به چالش می‌کشد. هر انقلابی، پدیداری نو و بی‌سابقه است. هیچ انقلابی در نسخه‌ها و الگوهای انقلابی پیشین تعریف و تبیین نمی‌شود.

شرایط دیگر این است که طی این مدت طولانی، خود ما که در انقلاب بهمن ۵۷ شرکت داشتیم و اکنون به آن بازمی‌نگریم، تغییر کرده‌ایم. متحول شده‌ایم. تئوری‌ها و ایقان‌های گذشته خود را زیر پرسش برده‌ایم، به نقد کشیده‌ایم. حداقل نزد آنان که به اندیشه‌ی انتقادی و رهایی‌خواه باور دارند، مسلم‌ها و مطلق‌ها جای خود را به پرسش‌انگیزها و پُرلیماتیک‌ها داده‌اند.

برخورد من، در این جا، به انقلاب ایران، از نگاهی است که می‌خواهد ویژگی خود انقلاب را، مستقل از مجموعه تحولات و دگرگونی‌های بعدی‌اش مورد تأمل قرار دهد. حال اگر انقلاب را رخ دادی متمایز از پسا انقلاب تصور کنیم، باید آن را زمان‌بندی کنیم. انقلاب زمانی آغاز می‌شود که قدرت حاکم متزلزل و فرو می‌پاشد. قیام مردم وضعیت فقدان قدرت یعنی وضعیت آزادی را به وجود می‌آورد. انقلاب زمانی به پایان می‌رسد که فضای خالی قدرت دوباره اشغال می‌شود. یعنی قدرت جدید برقرار و آزادی موقت دوره‌ی انقلاب از بین می‌رود. انقلاب، لحظه‌ی کوتاه آزادی و رهایی از سلطه است. فاصله‌ی زمانی میان فروپاشی قدرت و سلطه میرنده از یکسو و برآمدن قدرت و سلطه جدید از سوی دیگر است.

انقلاب ایران با نخستین تظاهرات ادواری علیه رژیم شاه، از دیماه ۱۳۵۶ (ژانویه ۱۹۷۸) آغاز می شود. انقلاب با رفتن شاه، آمدن خمینی و عادی سازی سیاسی توسط قدرت جدید، یعنی با تشکیل شورای انقلاب در آغاز ۱۳۵۸ (فوریه ۱۹۷۹)، خاتمه پیدا می کند. بدین سان، انقلاب ایران کمی بیش از یک سال عمر کرد. اما ویژگی های این انقلاب چه بودند؟

ویژگی های انقلاب ۵۷

چهار ویژگی، انقلاب ایران را بررسی می کنیم.

۱- انقلاب تمام مردمی

انقلاب ایران فراطبقاتی بود، بدین معنا که مبارزه طبقاتی علیه طبقاتی دیگر نبود. انقلاب ۵۷ قیام عموم مردم ایران بود. این تصدیق، بدین معنا نیست که در انقلاب ایران طبقات و مبارزه طبقاتی وجود نداشتند. بلکه بدین معنا است که در این انقلاب، اختلافها و خواستهای طبقاتی و قشری زیر سایه و سلطه ی مطلق یک هدف مشترک و عمومی قرار گرفتند و در نتیجه نتوانستند نمودی آشکار، مستقل و متمایز پیدا کنند.

در ایران آن زمان، عواملی چون خودکامگی شاه، وابستگی به نواستعمار؛ سیاستهای اقتدارگرایانه؛ سرکوب و اختناق؛ فساد دستگاه سیاسی و اقتصادی... شرایط روی آوردن تمامی مردم به انقلاب را فراهم کردند. رژیم پهلوی، که با کودتای نظامی ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ استوار می شود، در آغاز نیمه ی دوم دهه ی ۱۳۵۰، به جز تعدادی اندک از تکنوکراتها، کمپراورها، ارتشیان و پیرامونیان دربار، فاقد کمترین پایه ی اجتماعی در ایران شده بود. از بالاییها تا پائینیها، از اقشار مرفه تا زحمتکشان و فرودستان، از شهریها تا روستاییها، از مرکز تا پیرامون... در این انقلاب شرکت کردند. بدین سان، انقلاب ایران تمام مردمی بود. اما مردمی ساخته شده^۲، در وحدتی موقت و ناپایدار، در لحظه ای معین و به گرد تنها یک هدف واحد که رفتن شاه بود.

۲- انقلاب ضد شاه

خواست و هدف مشخص رفتن شاه را انقلاب ایران، در عمر یک ساله اش، پیگیرانه دنبال کرد. چیزی که به اراده ی واحد، مشترک و جمعی، یعنی به «اراده ی انقلاب»، تبدیل شد. در این جا ما با این ارزیابی میشل فوکو و تنها با این تحلیل او از انقلاب ایران توافق داریم. زمانی که او بر روی یک ویژگی اصلی انقلاب ایران انگشت گذارد. ویژگی ای که هم نقطه ی قوت و عامل پیروزی انقلاب شد و هم نقطه ی ضعف و زمینه ساز پیامدهای مصیبت بار بعدی اش. موردی که متاسفانه فوکو نادیده گرفت. او در آن زمان چون خبرنگار از ایران چنین نوشت:

«از بین عواملی که این رویداد انقلابی را مشخص می کنند، یکی این است که از خود اراده ای مطلقاً مشترک و جمعی [کُلکتیو] به نمایش می گذارد. و این را در ضمن باید گفت که خلق های نادری بوده اند که فرصت ابراز چنین اراده ای را در تاریخ پیدا کرده اند... «اراده ی مشترک جمعی» یک ابزار نظری است، بدین معنا که آن را هیچ گاه ندیده ایم و من شخصاً نیز فکر می کردم که «اراده ی مشترک جمعی» هم چون خدا یا روحی است که هیچ گاه با آن رو به رو نمی شویم... اما من در تهران و در سراسر ایران، با اراده ی مشترک خلقی رو به رو شدم... به این اراده ی مشترک جمعی، موضوع و هدفی داده اند. و آن هم تنها یک هدف است که رفتن شاه است.»^۲

۳- انقلاب نفی گرا

انقلاب ایران از درگیری سیاسی در درون خود درباره ی نوع نظام آینده و اهداف پس از سرنگونی سر باز زد. انقلاب ایران پرسش «چه می خواهیم» و «چگونه می خواهیم» را وارد میدان بحث و جدل نظری و سیاسی خود نکرد. چه نوع قانون اساسی؟ چه نوع دولت، حکومت و قدرت سیاسی؟ چه نوع مناسبات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی؟ چه نوع آزادی، دموکراسی و جمهوری؟ چه مناسباتی بین دولت و دین؟... این ها همه پرسشهایی بودند که پاسخ به آنها به بعد از انقلاب موکول شد. روندهای سیاسی شرکت کننده در انقلاب ایران نخواستند که دریافت های متفاوت و متضاد خود را نسبت به پرسشهای فوق به چالش با یکدیگر کشند. نتیجه آن که انقلاب ایران تنها نفی گرا بود.

۴- انقلاب دین‌گرا

بر خلاف انقلاب‌های عصر مدرن، دین در انقلاب ایران نقشی تعیین‌کننده ایفا کرد. دین اسلامی که مدعی قدرت و رهبری جامعه، کشور و جهان است. انقلاب ایران سرآغاز جنبش جهانی اسلام‌گرایی یا بنیادگرایی اسلامی شد. در انقلاب ایران، واژگان سیاسی، شعارها، زمانبندی تظاهرات، نوع سازماندهی و غیره... همه، به طور عمده، حکایت از هژمونی معنوی، فرهنگی و سیاسی دین و روحانیت می‌کنند. اینان در پیوندی فشرده با بازار و اقشار گسترده‌ای از مردم، به‌ویژه در میان فرودستان شهر و روستا، انقلاب را هدایت کردند.

عوامل استبدادزای انقلاب ایران

پنج عامل در انقلاب ایران زمینه‌های برآمدن مجدد استبداد را فراهم کردند.

۱- عامل «همه با هم» انقلاب

در انقلاب تمام مردمی ایران، گفتیم که اختلاف‌ها و تضادهای اجتماعی، سیاسی و طبقاتی امکان بروز و چالش با هم را پیدا نکردند. زیرا که برای حفظ یکپارچگی و تضمین پیروزی مسکوت‌گذاشته شدند. نتیجه آن که در جریان انقلاب، شرایطی به وجود نیامد که گروه‌های اجتماعی و سیاسی شکل‌گیرند. در تعامل و کُنش باهم قرار گیرند. دموکراسی پلورالیستی را آزمون کنند. انقلاب تمام مردمی ایران، در خود، روحی غیردموکراتیک، یگانه‌گرا، تمامیت‌خواه یا توتالیتر پَروراند. در نتیجه، روح «همه با هم» انقلاب ایران، نمی‌توانست زمینه‌ساز آزادی، دموکراسی و کثرت‌گرایی در کشور شود.

۲- عامل غیر اثباتی - غیر ایجابی انقلاب

گفتیم که تنها هدف انقلاب ایران، برانداختن شاه بود. هدف‌های مهم دیگر و این که چه می‌خواهیم جانشین رژیم وقت کنیم موضوع بحث و جدل مردم و گروه‌های سیاسی شرکت‌کننده در انقلاب قرار نگرفتند. خواست استقلال و آزادی در حد شعار کلی باقی ماند. اگر بحثی نیز در باره‌ی آلترناتیو اجتماعی و سیاسی آغاز می‌گردید، خیلی سریع، به بهانه‌ی حفظ یکپارچگی، بسته و به فردای پیروزی حواله داده می‌شد. انقلاب ایران خصلتی فقط نفی‌کننده داشت. غیر اثباتی و غیر ایجابی بود. تازه پس از سرنگونی بود که برخوردهای نظری و سیاسی بر سر «چه می‌خواهیم؟» و بدیل‌ها آشکار شدند. یعنی زمانی که کار از کار گذشته بود و حاکمیت جدید سلطه خود را بر مردم تحمیل کرده بود. بدین ترتیب، خصلت غیرایجابی-غیر اثباتی انقلاب نیز نمی‌توانست زمینه‌ساز برآمدن آزادی و دموکراسی در ایران شود.

۳ عامل قدرت‌طلبی انقلاب

در انقلاب ایران، نفی قدرت شاه هیچ گاه با نقد قدرت به طور کلی همراه نشد. نفی دیکتاتوری شاه هیچ گاه با نفی دیکتاتوری به طور کلی همراه نشد. علت این امر را باید در درک قدرت‌طلبانه از «سیاست» و «انقلاب» پیدا کرد. درکی که در اندیشه‌ی سیاسی کلاسیک، از ارسطو تا کنون، و در نزد احزاب سیاسی همواره حاکم بوده و همچنان هست. این درک در مقابل درک دیگری قرار دارد که ما رهایی‌خواهانه می‌نامیم. درک رهایی‌خواهانه آنی است که سیاست و سیاست‌ورزی را حکومت‌گرایی و دولت‌مداری نمی‌شناسد. در درک قدرت‌طلبانه از سیاست و انقلاب، همه چیز تابع مبارزه برای تسخیر قدرت، دولت، حاکمیت و حکومت می‌شود. بدین سان، ذهنیت «اعمال قدرت و پذیرش قدرت»، ذهنیت «حکومت کردن و تحت حکومت قرار گرفتن» در جامعه پیوسته بازسازی می‌شوند. تراژدی هر انقلاب نیز درست در همین جاست. قدرت‌مداری انقلاب سبب می‌شود که اصل وجود «قدرت» و «حکومت»، چگونگی آن، مضمون آن، نقش آن و ختا به طور کلی چرایی حکومت و حاکمیت زیر پرسش نروند، موضوع کار نقد و بازنگری قرار نگیرند. در نتیجه، با سرنگونی قدرت و سلطه پیشین، قدرت و سلطه‌ای در شکلی دیگر اما به همان‌سان شدید - اگر نه بیشتر و سهمگین‌تر - دوباره سر بر می‌آورند. «شاه مُرد زنده باد شاه!»، این است آن چه که در انقلاب‌ها در طول تاریخ تکرار شده است. انقلاب ایران نیز سوای این قاعده نبود.

۴- عامل دین‌گرایی انقلاب

گفتیم که یکی دیگر از ویژگی‌های انقلاب ایران، نقش بارز و تعیین‌کننده‌ی دستگاه دین و روحانیت در آن بود. دین اسلامی که با ارزش‌های جهان‌روای مدرنیته در تعارضی آشکار و مطلق قرار دارد. ارزش‌هایی چون آزادی، دموکراسی، پلورالیسم،

حقوق بشر، برابری زن و مرد، جدایی دولت و دین، برابر حقوقی ملیت‌های و اقلیت‌ها و غیره. در انقلاب ایران، عامل دین و به‌طور مشخص اسلام شیعی، در تقابل مطلق با ارزش‌های فوق، زمینه ساز استبداد دینی شد.

۵- عامل کسری دموکراتیک انقلاب

در انقلاب ایران، اصول دموکراسی اجتماعی و سیاسی هیچ‌گاه تبدیل به شعارهای اصلی انقلابیون نشدند. در جریان انقلاب ایران، گروه‌های سیاسی، حتی از سوی روندهای آزادی‌خواه، چپ و غیره، آشکارا دست به تبلیغ دموکراسی و دفاع از پایه‌های آن نزدند. در نتیجه، با این اپوزیسیون کمابیش بیگانه نسبت به دموکراسی، برآمدن مردم‌سالاری در فردای انقلاب ایران امکان‌پذیر نبود.

مهم‌ترین درس انقلاب ایران

یک عامل استبدادزای انقلاب ایران، گفتیم که انصراف از چالش و جدل سیاسی، عقیدتی و برنامه‌ای برای تعیین راه و روش آینده بود. این نکته یکی از درس‌های مهم انقلاب ۵۷ ایران است که ما را بیش از پیش به تقابل و تعامل بدیل‌ها و پروژه‌های اجتماعی و سیاسی، با مشارکت و مداخله مستقیم خود مردم، فرامی‌خواند. امروزه، بر پایه نفی و رد نظام‌های پادشاهی، دین‌سالاری و توتالیتر راست و چپ، سه اصل تفکیک‌ناپذیر جمهوری، دموکراسی و جدایی دولت و دین یا لائیسیته می‌توانند، از نظر من، پاسخگوی نیازهای تاریخی کنونی جامعه ایران باشند. جمهوری یعنی «امر عموم». دموکراسی یعنی مشارکت و مداخله مستقیم مردم در امور خود و لائیسیته در سه رکن تفکیک‌ناپذیرش یعنی ۱- جدایی دولت و دین، ۲- آزادی عقاید دینی، غیردینی یا ضد دینی و ۳- عدم تبعیض دینی و برابری حقوقی همه قطع نظر از اعتقادات دینی یا غیر دینی‌شان.

بر گرد سه شعار جمهوری، دموکراسی و جدایی دولت و دین، روندهای مختلف اپوزیسیون ایران می‌توانند، با حفظ ویژگی‌ها و اختلاف‌های‌شان، دست به همکاری و هم‌کوشی زنند. این مهم را به طور عمده و اساسی با هدف پشتیبانی از جنبش‌های اجتماعی در داخل ایران انجام دهند.

راه خروج از وضعیت سیاسی و اجتماعی کنونی در ایران، تنها از مسیر مشارکت و مداخله مستقیم خود مردم، در بسیاری‌گونه‌های‌شان، در اشتراک‌ها و اختلاف‌های‌شان، در اتحادها و تضادهای‌شان، می‌گذرد. امروزه، تغییر بنیادی و اساسی اوضاع ایران، به عبارت دیگر کسب آزادی و دموکراسی، تنها در گرو رشد و گسترش جنبش‌های تغییردهنده اجتماعی و سیاسی در داخل کشور است. جنبش‌هایی که نسبت به آن چه که می‌خواهند جانشین وضع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی موجود کنند آگاه، هوشیار، متشکل و همبسته باشند. جنبش‌هایی که برای رهایی از سلطه‌های گوناگون، برای آزادی، دموکراسی و برابری، برای عدالت اجتماعی و جدایی دولت و دین بر پا می‌شوند. جنبش‌هایی چون مبارزات جامعه‌ی مدنی، جنبش زنان، زحمتکشان، دانشجویان، ملیت‌ها، اقلیت‌ها و غیره. وظیفه‌ی اپوزیسیون جمهوری‌خواه، دموکرات و لائیک در خارج از کشور، یاری رساندن به چنین جنبش‌هایی در داخل کشور است.

یادداشت‌ها

۱. رخداد : event, événement

۲. تعریفی که از ژاک رانسیر برگرفته‌ایم : «مردم» وجود ندارد بلکه ساخته می‌شود.

۳. میشل فوکو، نوشته‌ها و گفته‌ها کتاب دوم، ۱۹۷۶ - ۱۹۸۸، ص. ۷۰۱ - انتشارات فرانسوی Gallimard